

یحیی ذکاء

استاد یحیی ذکاء زاده تبریز ۱۳۰۲، وفات تهران ۱۳۷۹، از چهره هایی بود که سالهای دراز عمرش را در حوزه ایران شناسی سپری کرد از او کتابها و تالیفهای بسیار باارزشی برای ما به یادگار مانده است. این مقاله خلاصه شده یکی از سخنرانی های او است که از وب سایت آریامن گرفتیم. با اینهمه لازم است یادآور شویم که آنچه روی سایت بود دارای اشتباه های تایپی چندی بود که هنگام پیاده کردن سخنرانی از روی نوار رخ داده بود. بیشتر این اشتباهات در زمینه ضبط نامه های اشخاص رخ داده بود. بدلیل آشنایی نزدیک با موضوع سخنرانی این اشتباه ها را از میان برداشتیم و در جاهایی که لازم بود به مراجع و فرهنگ های واژگان مراجعه کردیم. برای نمونه در یک مورد واژه **شاپکا** (به روسی کلاه) هنگام پیاده کردن نوار سخنرانی **شاهکار** تایپ شده بود.

اما نیت از چاپ این سخنرانی پاسخ به برخی از یاوه ها درباره آذربایجان و آذربایجانی بود. اخیرا نیز دیده ایم که جدایی خواهان پان ترکبست، رسما استان آذربایجان ایران را گونی آذربایجان (آذربایجان جنوبی!) می نامند. لابد می خواهند با قوزی آذربایجان (آذربایجان شمالی) یکی کنند و ممالک محروسه ترکستان را گسترش دهند!

تاریخ ورود زبان ترکی و ترکها به آذربایجان مسئله حساس و بحث برانگیزی است و درباره اش خیلی صحبت های متعدد شده است.

مردم آریایی نژادی که به حرکت درآمده و دسته دسته و گروه گروه مهاجرت کرده و به تدریج به ایران زمین در آمدند خود به چند تیره بزرگ تقسیم می شدند. هریک از این تیره ها در راه مهاجرت های متوالی و تدریجی خویش پس از جنگهای فراوان و چیره شدن بر بومیان و بیرون آوردن شهرها و ده ها و دژهای آنان از چنگشان بالاخره آنان را زیر دست خود گردانیده و برای همیشه

در این سرزمین جایگزین شده اند. پس بدین سان ملاحظه می شود که آذربایگان از آغاز تاریخش از رهگذر مردم و زبان حال بسی روشنی دارد و هیچ جای کشاکش و گفتگو درباره آنان نیست و این از مسلمات است که در آغاز تاریخ که کمابیش ۳ هزار سال بیشتر بوده مادها در آذربایگان و آن پیرامونها نشیمن داشته اند. کسانی که با تاریخ آشنا هستند نیک می دانند که تا ۲۰۰۰ سال پیش ترکان از این سرزمینها بسیار دور بودند و در آسیای صغیر می زیستند و این سخن بسیار بیهوده و عامیانه است که کسانی عنوان می کنند که آذربایگان از نخست سرزمین ترکان بوده است. این وضع آذربایگان در آغاز تاریخ و زمان مادان است. پس از آن به زمان هخامنشیان و اسکندر و سلوکیان و اشکانیان و سامانیان می رسیم و حال مردم این سرزمین را از دیده می گذرانیم. در هیچ یک از این دوره ها پیشامدی که دیگر شدن وضع مردم یا تغییر زبان آنها را دربرداشته باشد نمی یابیم. در زمان آلکساندر مقدونی پیشامدی در آذربایگان یا بهتر بگوییم ماد خرد رخ داد که نشان نیکی از زبان مردم این سرزمین است و آن نام خود آذربایگان است. چنانکه گفته شد اینجا را ماه خرد می نامیدند ولی در یورش مقدونی ها به ایران زمین در ماه خرد آتورپات نامی از بومیان و آنها را از تهاجم بیگانگان محفوظ داشته است و فرمانروایی کوچکی بنیان نهاد که تا صد سال در خاندان او باقی ماند و بدین سبب این سرزمین به نام او و خاندانش آتورپاتکان نامیده شد یعنی جایگاه آتورپات و همان واژه است که کم کم آذربایگان یا آذربایجان گردید. در زمان اشکانیان کم کم ترکها از جانب شمال شرقی ایران زمین و مرزهای خراسان بزرگ به مرزهای ایران نزدیک شدند ولی با نیرومندی که اشکانیان داشتند نتوانستند به درون ایران در آیند و ما در تاریخ از چنین واقعه ای آگاهی نداریم.

در زمان ساسانیان شاید شاخه هایی از ترکها یا خزرها از راه شمال یعنی از دربند و قفقاز با ایران همسایگی پیدا کردند ولی هیچ نشانی از درآمدن آنان به آذربایگان در دست نیست. احتمال این هست که در تاریخ دسته های کوچکی از آنان را پیدا کنیم که شاهان ساسانی مثل انوشیروان در جنگ اسیر یا اجیر کرده است و در اینجا و آنجا نشیمن داده باشند ولی این گونه دسته ها بزودی با مردم بومی درآمیخته و از میان می روند و نشانی از

تا سده یازدهم هجری بیشتر مردم آذربایگان به ویژه تبریز، به آذری سخن می گفتند و نه ترکی!

خود باقی نمی گذارند. پس از اسلام تاریخ آذربایگان از دیده نژاد و مردم و زبان آن بسیار روشنتر است و نوشته های تاریخ نویسان و جغرافی نگاران عرب صدر اسلام که در دست است نژاد و زبان مردم آذربایگان را جداگانه یاد کرده و آنها را آذری یا الاذریه یا آذریه نامیده اند. ابن مقفع به نقل ابن ندیم، حمزه اصفهانی به نقل یاقوت و خوارزمی به زبان مردم آذربایگان بدون ذکر نام اشاره کردند و نیز واژه هایی از زبان مردم آذربایگان را در کتاب خود آورده اند. پس از اینها یعقوبی در ۲۷۸ قمری در کتابش آذریه را به عنوان صفت در مورد مردم آذربایگان به کار برده سپس مسعودی که در ۳۱۴ قمری از تبریز دیدار کرده زبانهای ایرانی و پهلوی دری و آذری را ذکر کرده است که به نظر او ظاهرا مهمترین زبانها و گویش های ایرانی بودند. پس از حمزه اصفهانی که زبان مردم آذربایجان را پهلوی می نامد ابواسحاق ابراهیم استخری است که از "مسالک و الممالک" در نیمه اول سده چهارم هجری صریحا زبان مردم آذربایگان را ایرانی و الفارسیه ذکر می کند. مولف بعدی ابوالقاسم محمد ابن حوقل درگذشت بعد از ۳۷۸ همان مطلب استخری را بیان می کند. پس از او ابو عبدالله مقدسی در سده چهارم هجری از زبان مردم آذربایجان سخن گفته و می نویسد که زبانشان خوب نیست اما فارسی آنها مفهوم است و در جای دیگر می گوید زبان مردم آذربایگان بعضی دری است و بعضی پیچیده است. داستانی که درباره ابوذکریا خطیب تبریزی در ۵۰۲ و استادش ابوالعلا معری آمده است موید رواج زبان آذری در آذربایجان در سده پنجم و ششم است. حمدالله مستوفی در "نزهت القلوب" تالیف ۷۴۰ زبان زنجان و مراغه را پهلوی ذکر می کند و عبارتی از زبان مردم تبریز نقل می کند که یک عبارت ایرانی است. تا سده پنجم در همه کتابهایی که از زبان آذربایجان ذکر شده به جز بلاذری که یک کلمه از زبان به عنوان نمونه نقل کرده است و آن خان (به معنی کاروانسرا) است متاسفانه دیگران نمونه ای به دست نداده اند. بنده اینجا تمام مواردی را که در کتابها و اشعار و غزلها و قصیده ها و رباعیها نمونه هایی از

زبان آذری مختلف داده شده آورده بودم که برای اینکه سخنرانیم خیلی طولانی نشود و می ترسم خسته بکنم خانم ها و آقایان را آنها را اینجا حذف می کنم.

پس از یورش امیر تیمور به ایران و نفوذ و تسلط سلسله ترکان قراقوینلو از ۸۱۰ تا ۸۷۲ و آق قوینلو از ۸۷۲ تا ۹۰۸ زبان آذری سخت ترین آسیبها را دید و در برابر زبان ترکی اقوام ترک و تاتار یا غوزها و اوغوزها و اوشارها که افشارها باشند که در پیرامون شهرهای آذربایگان مستقر شده بودند به مرور عقب نشینی می کرد و رو به فراموشی می گذاشت. و این وضع در دوره صفویان که با ورود ترکمانهای مهاجر قزلباش و چیرگی و انبوهی آنها که شیعه بودند، یعنی در واقع علی الهی بودند و از خاندان صفوی هواخواهی می نمودند و بیشتر کارهای دولتی و لشکری به دست آنان و به زبان آنان انجام می گرفت، شدت یافت و مردم شهرها یا تاجیکان از ترس جان مجبور شدند زبان ترکی را فراگیرند و محاورات خود را با این زبان انجام دهند. مدتها این دو زبان ادامه یافت تا رفته رفته آذری جای خود را به زبان اقوام مسلط داد و از حدود سده ۱۱ و ۱۲ ترکی در تمام شهرهای آذربایگان رواج یافت و آذری به عنوان تاتی در تعدادی از روستاهای دوردست و کوهپایه های صعب العبور و دره هایی که پای ترکان بدان جا نرسیده هنوز به زبان آذری تکلم می کنند و از قبول ترکی امتناع می ورزند.

به هرحال این مطالب اشاره مختصری است به سیر تاریخی زبان مردم آذربایگان بود که نشان دمی دهد تا سده یازدهم هجری هنوز بیشتر مردم آذربایگان (توجه فرمایید تا سده یازدهم هجری بیشتر مردم آذربایگان به ویژه تبریز) به آذری سخن می گفتند و اینک بیش از ۴۰۰ سال نیست که زبان تحمیلی ترکی در این خطه رواج یافته است. اما مسئله ای که اغلب در این مورد مطرح است و دارد خلط مبحث های زیادی به عمل می آید چگونه ورود ترکان و زبان ترکی به آذربایگان است. از بررسی های دقیق تاریخی چنین به دست می آید ورود ترکان یا مختصر بگویم اوغوزان و سلجوقیان به آذربایگان در سده پنجم هجری صورت گرفته و پیش از آن هیچ نشانی از ترکان و زبان ترکی در این سرزمین مشهود نبوده است. ذکی ولید که خود از معتصبیان شمره می شود، صراحتا می نویسد که در آن

اصطلاح تورک اولمش نشان می دهد که آغاز ترکی زبان شدن بومیان تاجیک چگونه و از چه راه بوده است.

زمان به استثنای اراضی معدودی از شرق ایران هیچ ناحیه ای که ترکان در آن به طور دسته جمعی سکنا گزینند، وجود نداشته است. زیرا آنچه هم که از خزرها و ترکان غوز از حوالی شمال قفقاز به آذربایگان داخل شده بودند در هرحال می توانند تنها گروه های ۱۰۰ نفری کم اهمیتی از اهالی بوده باشد.

اما ورود غوزها یا ترکمانان به ایران بویژه آذربایگان از حادثه های مهم تاریخی است و این حادثه نه تنها از نظر تاریخی آذربایگان بلکه از نظر تاریخ همه ایران بسیار مهم است چه در مهمترین دوره مهاجرت ترکان به ایران که با آمدن سلجوقیان آغاز می شود این طایفه غوزها پیشاهنگان آنان بودند و ۳۰ سال کمابیش پیش از آنکه طغرل بیگ و برادرانش از جیحون بگذرند، اینان در ایران پراکنده شده بودند و تا آنجا که می دانیم نخستین ترکانی بودند که بدین سوی خراسان رسیدند و پیش از اینان اگر ایلهایی از ترکان در ایران بودند در آن سوی جیحون و در خراسان و خوارزم بودند. به طور خلاصه نخستین دسته غوزها که از جلو علاالدوله که به دستور سلطان محمود غزنوی می خواست آنها را گرفتار کرده و سرانشان را بکشد، از اصفهان گریختند و به هرکجا که می رسیدند یغما می کردند تا به آذربایگان رسیدند، این اولین ورود ترکان در پیش از ۴۱۰ هجری قمری است به آذربایگان که بعدا در ۲ و ۳ مرحله دیگر این ترکان غوز به آذربایگان وارد شدند.

در سده ششم که حدود یکصد و بیست از ورود ترکان غوز یا اوغوزها به ایران و آذربایگان می گذشت، همجواری ترکان خوش نشین در کنار شهرها و روستاها با تاجیکان و لشکرکشی های بی امان سلجوقیان و وجود دربار آنها باعث نفوذ زبان ترکی در بعضی از نواحی ایران از جمله آذربایگان و عراق عجم و جبال گردید و طبقه جدید به وجود آورد که با اینکه ایرانی و تاجیک یا پهلوی زبان بودند به ۲ زبان ترکی و آذری سخن می گفتند. به اینان در آن زمان تورک اولمش *turk olmosh* ترک شده یا ترکیه یا به زبان ترکی سخن گو می گفتند. این سخن خیلی مهم است و من آن را با زحمت تمام از متون به دست آوردم: تورک اولمش. وجود

این اصطلاح بسیار گرانها و قابل توجه است و نشان می دهد که آغاز ترکی زبان شدن بومیان تاجیک چگونه و از چه راه بوده است. جای شگفتی است که این اصطلاح بعدا از میان رفته یا به عمد از میان برده اند و تنها در چند جا از مکاتبات باقی مانده است از جمله در مجموعه الرسائل...

وجود این عبارت نشان می دهد که طبقه جدید به غیر از ترک و تاجیک در شرف به وجود آمدن بوده که نسبتا تعداد آنان قابل توجه بوده است. با این همه کاملا روشن است که در آن زمانها ترکان و تاجیکان و تورک اولمش جدا از هم میزیستند و روش زندگی و زبان و مکان آنها از هم جدا بوده است و اکثریت با پهلوی زبانان و آذری گویان بوده و ترکی زبانان تعداد زیادی نبوده و با نوشتن سر و کاری نداشتند زیرا درس خواندن و سواد داشتن را ننگ و عار می دانستند و آن را کار تاجیکان می پنداشتند. و حتی پادشاهان و امیران اغلب بی سواد بودند و از نوشتن نام خودشان هم عاجز بودند. به همین جهت اینک از خط و ربط و نوشته و نوع زبان آنها به کلی بی خبریم. در اینجا بسیار بجاست از موضوع خدعه آمیزی که درباره خاکهای بسیار بر چشم ها پاشیده شده و سخنان باطل و نافهمانه و مغرضانه درباره اش گفته و نوشته شده است پرده برداریم و نشان دهیم که جاعلان مغرض چگونه تاریخ می سازند و چگونه بر مردم آذربایگان تاریخ می تراشند و شرم از دروغ های خودشان نمی کنند. داستان این فریب بزرگ که از آن سخن خواهیم گفت از حدود ۱۵۰ سال پیش آغاز می شود و آن درباره مجموعه ای از ۱۲ داستان مربوط به قوم اوغوز یا تاتار است که عاشق ها یا اورازان چیزهایی یادداشت می کردند می گویند نسخه ای از این دستک که به زبان اغوزی نوشته شده و نامش اغوزنامه است نخستین بار در کتابخانه سلطنتی آلمان به دست آمده است و باز برای نخستین بار بار نولد در کاتالوگ آن کتابخانه به آن برخورده و باز یادشده که در سده ۱۵ میلادی این کتابچه به کتابخانه احمد پاشا وارد شد و فیلچر بر مبنای همین تاریخ این دستنوشته را از آثار و مواد سده پانزدهم شمرده است. پس از آن رونوشتی از آن در سده نوزدهم تهیه شده که در کتابخانه برلین است و بعد از آن پروفوسور

نولدکه در سال ۱۸۵۹ تمام آن دستنوشته را نسخه برداشته و ترجمه کرده (اما) چون قسمت مهم آن را نتوانسته بود بخواند بنابراین چاپ نشد. سپس بارتولد در ۱۸۹۴ ترجمه این اثر را به روسی در مطبوعات روسیه چاپ کرد و باعث شروع یک رشته مباحث در مورد این داستانها گردید. به هرحال از نام و عنوان این مجموعه پیداست که چیست و به زبان کدام طایفه نوشته شده ولی در ۵۰ سال اخیر، عالما و عامدا از عنوان کردن نام اصلی آن خودداری کرده و آنرا کتاب دده قورقورد نامیدند زیرا در زیر این نام بهتر و آسانتر می توانند ذهنها را گمراه کنند و مقصود و منظور خود را پیش ببرند و آن را به عنوان سندی گرانبها از آثار قدیم و کهن ادبیات ملی آذربایجان وانمود کنند. گردآورنده یا سراینده این داستانها را به مردی با الهامات غیبی و پیری داننده و شاعری نوازنده به نام دده قورقود نسبت داده اند که گاهی خود او نیز نقشی در این داستانها بر عهده دارد و به هنگام سختی همچون سیمرخ مشکل گشایی می کند... اما جای شگفتی است که دده قورقود خود در میان غوزها نمی زیسته و از جای دیگر به میان آنها می آمده. او از اورازان ها یعنی نوازندگان و سراینندگان دوره گرد بود که امروز به آنان عاشق می گویند و در آذربایجان و ارمنستان و ب های خود می زیستند و گاه به گاه برای داد و ستد و مبادله کالا و خرید نیازهای خود به بازارها و شهرها می آمدند جز به چشم از و تاراج و چپاول به شهرها و شهرنشینان نمی نگرستند. سپس که بر اثر انبوهی و جنگاوری جزو سپاهیان در آمدند و سرانشان امیر و سردار گردیدند و با پادشاهان و بزرگان ایران زمین همنشین شدند و به شهرها راه یافتند دارای خانه و باغ و دارایی گردیدند و چون فرهنگ شهرنشینان نداشتند و زندگانشان از شهریان و تاجیکان جدا و متفاوت بود ساختار شهرها و زندگانی مردم شهر نشین را در هم ریختند آداب و رسوم زبان و جهان بینی آنان را دگرگون کردند. در این دوره پر مصائب چون اداره کشور و جنگ و صلح و کارهای درباری به دست ترکمانها و تکلوها، اوستاجلوها، شاملوها و بسیاری لوهای دیگر افتاده بود، بناچار مجالی برای اظهار وجود مردم بومی و تاجیکان باز نمی دادند. به طور کلی دخالت در سیاست و سپاهگیری و شمشیر زنی و

سواری و پوشیدن جنگ افزار برای تاجیکان و غیر ترکها غدغن بود. اجازه نمی دادند یک تاجیک یا ایرانی حمل اسلحه کند. اینها را ما فراموش کرده ایم. دولت صفوی چون از آغاز کار خود با دست این طایفه و ایلهای ترک نژاد مهاجر بنیان یافته بود در همه حال و در لشکرکشیها و جنگها بویژه در نبرد با دولت نیرومندی چون عثمانی که دارای ارتش منظم و تعلیم دیده و تربیت یافته با جنگ افزارهای نوین و گرم بود به علت نداشتن ارتش منظم دائمی همواره دست به دامن این ایلهها و عشیره ها می شد و بناچار می کوشید از هر راه که باشد دل سران ایلهها را به دست آورده و امتیازهای فراوانی به آنها بدهد و اگر هم نمی خواستند جز این نمی توانستند. در این وضع و حال اگر شهریار صفوی جوان دلیر و توانایی همچون شاه اسماعیل بود این ایلهها همه همدست و یکدل بودند و در پیروی از فرمان مرشد کامل یعنی پادشاه صفوی سر از پا نمی شناختند ولی اگر پادشاه مردی بی عرضه کم سال و ناتوان مانند سلطان محمد خدابنده نابینا بود، شاه بازیچه دست سران این ایلهها می شد و گاه ترکمانهای تکلو و شاملو و غیره اداره کشور را در دست خود گرفته و با بی اعتنائی به شاه و بی پروایی به مردم هرچه دلخواهشان بود انجام می دادند.

به هر حال در این سالهای شوم و سیاه تاریخ آذربایگان و تبریز بود که عنصر ایرانی این سرزمین بکلی دستش از حکومت و فرمانروایی و کشورداری و سپاهگیری کوتاه شد و قدرت و حکومت و سیاست و اداره کشور به دست سران ایلههای قزلباش و تیره های ترکمان ترک زبان افتاد که بر سر چاییدن و غارت هست و نیست مردم و به بیغما بردن دسترنج و دارایی آنان با یکدیگر به رقابت و پیکار برخاسته بودند... و چون در آن زمانهای پرشور و شر بیشتر کارهای حکومتی و لشکری و اردو با زبان ترکی انجام می یافت مردم به ناچار این زبان را فرا گرفتند و زبان خودشان یعنی آذری که یکی از شاخه های زبان ایرانی است و یکی از کهن ترین زبانهایی که مردم آذربایگان بدان سخن می گفتند رفته رفته ناتوان گردید... یکی از عوامل و جنبه های مهم و بسیار موثری که متأسفانه به آن کم توجه شده است ولی در پیشرفت و فراموش شدن زبان آذری و رواج ترکی در آذربایگان بسیار موثر و کارگر بوده مسئله تحمیل مذهب و تعصب ورزی ها در این خصوص بود...

از عوامل دیگر جنگهای عثمانی است که باز از آنها صرف نظر می کنیم. چون این جنگها خیلی طولانی بود و بارها و بارها لشکرکشیها منجر به این شد که لشکر عثمانی و سلاطین عثمانی داخل تبریز شدند و آخرین بار ۲۰ سال در تبریز ماندند و همه اینها به ضرر زبان آذری تمام شد. بعد از ۲۰ سال بود که شاه عباس آنها را از تبریز بیرون کرد. بنابراین باید دانست که آذربایگانی ها ترک نیستند و من از همه دوستان خانمها و آقایان خواهش می کنم که رعایت این نکته را بفرمایید. به آذربایگانی ها و تبریزیان ترک نگویند. ترک ها در ترکیه اند. ترک زبان بله، اما ترکها در آنجا هستند ما ترک نیستیم. نژادمان تغییر نکرده است. بر اثر این عوامل زبانمان تغییر کرده است. کلمه ترک را مطلقاً به کار نبرید. آذربایگانی ها ترک نیستند بلکه ایرانیان ترک زبان اند و اگر زبان آنان بر اثر پیشامدهای تاریخی و اجتماعی ترکی شده است هیچ مدخلیتی در ملیت و نژاد آنان ندارد. حال اگر کسان کج فکری از مردم اردبیل یا تبریز یا از بازمانده های جرثومه های فساد و خشونت در ارسباران و غیره شهابتی از حیث قیافه یا صورت و سیرت خود با این اغوزها و ترکمانها می بینند یا اعمال و کردارشان را با اعمال و کردار آنان یکسان می دانند و مردم آذربایگان را از زمان کوروش و داریوش ترک می شمارند (بله نوشته اند این را) و می خواهند ملیت و فرهنگ و تمدن کهنسال و غنی این سرزمین را به دم اسبان آن کوچ نشینان بیابانگرد و بی فرهنگ ببندند ما را با آنان سخنی نیست. مختارند ولی حق ندارند برای کل مردم آذربایگان تکلیف و سرنوشت تعیین کنند و برای آنان تاریخ جعل کنند و ادبیات و زبان پدید آورند و با پاشیدن خاک در چشمها و سوء استفاده از نا آگاهیهای مردم از سرگذشتها و پیشامدهای تاریخی و اجتماعی شان بخواهند دریافتهای ناقص و مغرضانه خود را بر مردم آذربایگان تحمیل کنند. چنانکه روشن شد بی گمان زبان تحمیلی ترکی در آذربایگان بیشتر از ۴۰۰ سال سابقه ندارد. بنده این را می گویم و از عهده اش هم بر می آیم. و مردم آنجا باید بکوشند این زبان عاریتی را از خود دور سازند و جز به زبان فارسی و ایرانی سخن نگویند. از این اینکه حوصله به خرج دادید و سخنان طولانی بنده را گوش دادید متشکرم.